

واژگان کلیدی

 فردوسی شاهنامه رنگ سیاه سپید

کارکرد رنگ در شاهنامه فردوسی

(با تکیه بر سیاه و سفید)

دکتر کاووس حسن لی *

دانشیار دانشگاه شیراز

لیلا احمدیان

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

چکیده

عنصر رنگ از عناصر ویژه‌ای است که می‌توان از طریق شناخت ویژگیها، خاصیتها و تأثیرات آن، از روی بسیاری از رموز پرده‌برداری کرد و به رازهای پنهان بسیاری از پدیده‌ها دست یافت.

در شاهنامه فردوسی ۴۱۹۷ بار عنصر رنگ مورد توجه قرار گرفته‌است. از این تعداد ۳۲۶۷ مورد از نظر مفهومی نیز بیانگر معنای رنگ است. واژه‌های رنگی شاهنامه را در ۱۸ دسته می‌توان جای داد. ۶۷/۲۷ درصد از رنگهای به کار رفته در شاهنامه مربوط به رنگهای بی‌فام (سیاه، سپید، تاریک، روشن، تیره، درخشان و ابلق) و ۳۲/۷۳ درصد مربوط به رنگ واژه‌های فامی (سرخ، زرد، سبز، بنفش و...) است.

چنانچه به معنای نمادین رنگها توجه شود، پرده از روی بسیاری از رمزهای رنگین شاهنامه و ارزشهای هنری آن برداشته می‌شود و پیوند این متن حماسی با اسطوره‌ها و باورهای ملل دیگر آشکارتر می‌گردد. در این مقاله از میان رنگهای گوناگون شاهنامه، چگونگی استفاده فردوسی از رنگهای سیاه و سپید و ویژگیهای آن در شاهنامه بررسی شده‌است.

مقدمه

بررسی عناصرِ گوناگونِ یک اثر ادبی در بازیافتِ راستین آن اثر بسیار کارگشاست. شاهنامه فردوسی که از دیرباز کتاب ملی ایرانیان به شمار آمده است، از پدیده‌های شگرف جهانی است که همواره اهل پژوهش را به ژرف‌کاوی و جست‌وجوی تازه در خویش فرا می‌خواند. دقت در عنصر رنگ و شیوه‌های کاربرد آن در شاهنامه می‌تواند پنجره‌تازه‌ای را برای شناخت بیشتر این اثر گرانبه و آفریدگار ارجمند آن باز کند. روان‌شناسان با دقت در کاربرد رنگها به بازشناسی لایه‌های پنهان شخصیت افراد می‌پردازند «یونگ»، یکی از بزرگ‌ترین متفکران و روان‌پزشکان سده بیستم، به نیروهای نمادین رنگها اعتقاد داشت و بیمارانش را تشویق می‌کرد تا به هنگام نقاشی، بی هیچ فکری، رنگها را به کار گیرند تا بدین وسیله ژرف‌ترین بخش ناخودآگاه خویش را آشکار سازند و بتوانند برای دست یافتن به سلامت روان، پیوندی بین ناخودآگاه و خودآگاهشان برقرار سازند.» (سان، ۱۳۷۸: ۵۸)

امروزه بیش از سیصد هزار رنگ شناخته شده است اما رنگهایی که در اسطوره‌ها وجود دارد، انگشت‌شمارند. مردمان گذشته شناخت اندکی از رنگ داشتند و بسیاری از رنگهای نزدیک به هم را یکسان می‌پنداشتند. در بسیاری از متون گذشته، رنگهای بنفش، نیلی کبود و لاجوردی در معنی سیاه آمده است یا رنگهایی مانند نارنجی، صورتی، گل‌بهی و انواع قرمزها را سرخ می‌گفتند. امروزه ما برای رنگ سبز انواع مختلفی را بازشناخته‌ایم، از جمله: پسته‌ای، چمنی، لجنی، زنگاری، فسفری، زیتونی، سیدی و ... در حالی که در گذشته به همه اینها سبز می‌گفتند و حتی گاهی رنگ آبی را هم سبز می‌پنداشتند، اغلب شاعران ما آسمان و دریا را سبز دیده‌اند.

در باورهای دینی ملل مختلف، رنگ لباسها و پوششها کارکردی ویژه داشته و برای مراحل و حالات مختلف، رنگهای متفاوت پیشنهاد می‌شده است. اهل طریقت نیز به رنگ لباس و پیوند آن با مراحل و درجات سالک توجهی خاص داشته‌اند (حسن لی، ۱۳۸۵: ۱۳۳-۱۳۵).

عنصر رنگ جایگاه ویژه‌ای در ساخت اسطوره دارد و کمتر اسطوره‌ای است که در آن، از رنگ سخن نرفته باشد. رنگ در اسطوره، کلید رمزگشای بسیاری از مفاهیم است، برای نمونه معمولاً رنگ اسب متناسب با شخصیت سوار است، همچون اسب سیاه پادشاهان در

شاهنامه که نشان از قدرت آنها دارد، یا رنگ تن‌پوش شخصیتها که بیان‌کننده حالات درونی آنهاست، چون جامه سیاه سوگواران، یا رنگ درفشها که نمادی از جلوه‌های اهورایی یا اهریمنی‌اند، یا رنگ زرد که رنگی شادی‌آفرین است و مناسب لباس عروسان و گاه کفن مردگان و رنگی متناسب با باور زرتشتیان است که معتقدند فرورهای مردگان در جشنها و شادیهای آنها حضور دارند و مردگان شریک شادیهایشان هستند (هینلز، ۱۳۷۳: ۱۷۶)، رنگ سفید نیز رمز الوهیت و جاودانگی است و با داستانهای زال، کیخسرو، باز سپید و ... پیوند است.

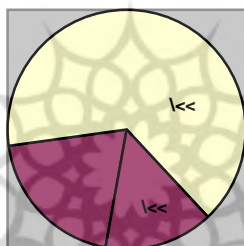
تجلی رنگهای گوناگون شاهنامه

«رنگ، مؤثرترین و برجسته‌ترین وجه تصاویر حسی و توصیفات تجسمی - بصری شاهنامه است و به طور کلی در آفرینش صور خیال و روایات توصیفی شاهنامه نقش بارزی دارد؛ به‌ویژه اینکه در محدوده مجازهای زبان و بیان شاعرانه فردوسی و از جمله در بیان تصاویر تشبیهی و استعاری پویا و زنده او بسیار مؤثر واقع شده است.» (ضابطی جهرمی، ۱۳۷۸: ۲۲۳)

در شاهنامه فردوسی ۴۱۹۷ بار عنصر رنگ مورد توجه قرار گرفته است که این رقم شامل خود واژه «رنگ» نیز می‌شود. از این تعداد ۳۲۶۷ مورد از نظر مفهومی نیز بیان‌کننده معنای رنگ است و بقیه معنایی غیر از رنگ دارند. مثلاً واژه «روشن» گاه به معنای سپید و روشنایی روز است و گاه در ترکیبی چون «روشن‌روان» به معنی بیدار و خردمند آمده است، یا واژه «رنگ» گاه معنای «رنگین» و «رنگارنگ» می‌دهد و گاه به معنای «نیرنگ» است. واژه‌های رنگی شامل رنگهای سیاه، سپید، تاریک، تیره، روشن، درخشان، زرد، سبز، سرخ، نیلگون، کبود، لاژورد، ابلق، زرین، پشت‌پلنگ، بنفش، پیروزه و واژه رنگ است (۱۸ دسته رنگ واژه). همچنین در برخی موارد برای بیان رنگ از نام اشیای پیرامون یا جواهرات و چیزهای قیمتی چون لعل، بیجاده، زبرجد، یاقوت، آبنوس، سندروس، کافور، مشک، فندق، قار، طبرخون، زعفران، عقیق، گلستان، دیبا و ... استفاده می‌شود.

بررسی آماری رنگ واژه‌ها نشان می‌دهد که رنگهای فامی^۱ به کار رفته در شاهنامه فردوسی شامل ۱۳۷۴ واژه و رنگهای بی‌فام شامل ۲۸۲۳ واژه است (نمودار شماره ۱).

این آمار همچنین نشان می‌دهد که دریچه نگاه فردوسی به کرانه‌های هستی، سیاه و سفید است. رنگهای بی‌فام در دو دسته جای می‌گیرند؛ نخست سیاه، تاریک و تیره و دوم سفید، روشن و درخشان. رنگ ابلق در هر دو دسته نوسان دارد.



$67/27 =$ درصد کاربرد رنگ واژه‌های بی‌فام

$32/73 =$ درصد کاربرد رنگ واژه‌های فامی

نمودار شماره ۱: میزان کاربرد رنگ واژه‌های بی‌فام و فامی در شاهنامه فردوسی بر اساس واژه

از میان این رنگها، رنگ سیاه، با بسامد ۶۰۶ مورد بیشترین میزان کاربرد را از نظر مفهومی داراست. اگر رنگ تیره را (با بسامد ۴۳۳ مورد) و تاریک را (با بسامد ۵۲ مورد) اضافه کنیم، کاربرد مفهومی این رنگ به ۱۰۹۱ مورد می‌رسد. رنگ سفید نیز با بسامد ۲۸۴ مورد چنانچه با درخشان (۴۱۸ مورد) و روشن (۹۷ مورد) در یک دسته جای داده شود، مجموعاً با بسامد ۷۹۹ مورد در ریف دوم جدول قرار خواهد گرفت. تفاوت میزان کاربرد رنگ سیاه و سفید که به ۲۹۲ مورد می‌رسد، نشان می‌دهد که توجه بیشتر فردوسی به روی تیره سکه است یا به عبارتی دیگر شاعر، سیاهیها را بیشتر از سپیدیها می‌بیند.

جدول شماره ۱: آمار رنگ‌واژه‌های به کار رفته در شاهنامه فردوسی براساس «واژه» و «مفهوم»

میزان کاربرد رنگ‌واژه‌ها بر اساس «واژه»		میزان کاربرد رنگ‌واژه‌ها بر اساس «مفهوم»			
درصد	تعداد	درصد	تعداد	رنگ واژه	ردیف
۱۵/۹۲	۶۶۸	۱۸/۵۵	۶۰۶	سیاه	۱
۱۱/۱۵	۴۶۸	۱۴/۳۲	۴۶۸	سرخ	۲
۱۵/۸۹	۶۶۷	۱۳/۲۵	۴۳۳	تیره	۳
۱۳/۶۸	۵۷۴	۱۲/۸۰	۴۱۸	درخشان	۴
۷/۴۶	۳۱۳	۹/۵۰	۳۱۳	زرد	۵
۷/۲۴	۳۰۴	۸/۷۰	۲۸۴	سپید	۶
۵/۵	۲۳۱	۷/۰۷	۲۳۱	رنگ	۷
۲/۳۶	۹۹	۳/۰۳	۹۹	لازورد	۸
۱۱/۲۵	۴۷۲	۲/۹۷	۹۷	روشن	۹
۲/۱۲	۸۹	۲/۸۰	۸۹	بنفش	۱۰
۱/۵۲	۶۴	۱/۹۷	۶۴	سبز	۱۱
۳/۲۲	۱۳۵	۱/۵۹	۵۲	تاریک	۱۲
/۸۱	۳۴	۱/۰۴	۳۴	نیلگون	۱۳
/۷۹	۳۳	۱/۰۱	۳۳	کبود	۱۴
/۶۲	۲۶	/۸۰	۲۶	زرین	۱۵
/۱۹	۸	/۲۴	۸	پیروزه	۱۶
/۱۶	۷	/۲۱	۷	پشت‌پلنگ	۱۷
/۰۷	۳	/۰۹	۳	ابلق	۱۸
/۰۵	۲	/۰۶	۲	قهوه‌ای تیره	۱۹
۱۰۰	۴۱۹۷	۱۰۰	۳۲۶۷	جمع	

بررسی رنگ سیاه

«سیاه، تیره‌ترین رنگ است و در واقع خود را نفی می‌کند. سیاه نمایانگر مرز مطلق است که در فراسوی آن زندگی متوقف می‌گردد و بیان‌کننده فکر پوچی و نابودی است. سیاه به معنای «نه» بوده و نقطه مقابل آن «بله» رنگ سفید است. سفید به صفحه خالی می‌ماند که داستان را باید روی آن نوشت، ولی سیاه نقطه پایانی است که در فراسوی آن هیچ چیز وجود ندارد.» (لوچر، ۱۳۷۸: ۹۷)

«رنگ سیاه، نشانه ناخودآگاهی کامل است، رنگ عزا و ظلمات. در اروپا سیاه، رنگی منفی به حساب می‌آید و نباید ابتدا به ساکن به طور مثبت در رؤیا تعبیر شود. شخص سیاهپوش، خانه شوم، مار سیاه، همه نشانه‌های تاریک و بدون امیدی هستند. در کلیسا جشن مردگان تحت لوای رنگ سیاه برگزار می‌شود.» (اپلی، ۱۳۷۱: ۲۸۴)

در بیشتر جوامع، سیاه، رنگ عزا، توبه و اندوه است و غالباً افرادی این رنگ را بر تن می‌کنند که جامعه را مردود می‌شمارند و با معیارهای آن سرستیز دارند (لوچر، ۱۳۷۸: ۱۳۳). در باور گذشتگان، به ویژه در اساطیر ایرانی رنگ سیاه در مقابل رنگ سپید، معمولاً نشانه و نماد اهریمن و نیروهای اهریمنی است، رمز دروغ، شر و پلیدی. از همان آغاز، در اسطوره آفرینش، اهورامزدا در جهان روشن برین و اهریمن در جهان تاریک زیرین قرار دارد.

«در اساطیر زردشتی جهان به سه بخش تقسیم می‌شود: جهان برین یا جهان روشنی که جهان هرمزد است، جهان زیرین یا جهان تاریکی که جهان اهریمن است و فضای تهی میان این دو جهان.» (بهار، ۱۳۷۶: ۱۰) و اهریمن آفریدگان خویش را در همان تاریکی به تن سیاه می‌آفریند (همان: ۲۸۶). تیشتر که ایزد سپید باران‌آور است هنگامی که با دیو «پوش» رو به رو می‌شود او را در هیأت اسبی سیاه و ترسناک می‌بیند (هینلز، ۱۳۷۳: ۴۷). «رنگ سیاه همچنین با ستاره منحوس کیوان، ارتباط دارد و ریشه در نجوم بابلی و فرهنگ صابئیان «حران» دارد. صابئیان حران برای زحل معبدی به شکل شش ضلعی از

سنگهای سیاه می‌ساختند و پرده‌های سیاه بر آن می‌آویختند و این سیاره را به صورت پیرمرد هندی سیه‌چرده نشان می‌دادند.» (احمدنژاد، ۱۳۶۹: ۴۱)

ارتباط این نحوست و رنگ سیاه به نمادینگی این رنگ در اساطیر و پیوند آن با اهریمن بر می‌گردد. اما با این همه، اسب سیاه چرمه در باور ایرانیان کهن، موجودی خجسته بوده است (خیام، ۱۳۷۵: ۶۵). در مراسم دینی ژاپنی‌ها اسب سیاه برای تقاضای باران از خدا و اسب سفید برای هوای خوب قربانی می‌شده است (هال، ۱۳۸۰: ۲۶). در باورهای هندی، مرکب یاما، گاو سیاه است (همان: ۸۸). در اساطیر آمریکایی، سخن از چهار پر است که هرکدام کاری می‌کنند. پر سیاه، نیروی لازم را برای انجام کاری که در پیش گرفته، به شخص می‌دهد (روزنبرگ، ۱۳۷۹: ۹۶۹).

در تصوف اسلامی هر دو وجه مثبت و منفی رنگ سیاه دیده می‌شود، به برخی از مواردی که رنگ سیاه پسندیده است، اشاره می‌شود:

در *اورادالاحباب* آمده است که: «اول کسی که با این رنگ سیاه و جامه موین تمثّل کرد، جبرئیل بود، که خود را به رنگ بر آدم عرضه کرد.» (باخرزی، ۱۳۴۵: ۳۰)

«رنگ سیاه، رنگ شب است و رنگ مردمک دیده و از آن مردمی است که دل ایشان خزینه اسرار باشد و حال خود را از همه کس مخفی می‌دارند و در پرده اولیائی تحت قبائی به یاد محبوب ازل می‌گذرانند.» (واعظ کاشفی، ۱۳۵۰: ۱۶۸)

از دیدگاه کاشفی سالک باید در اطوار انوار سبعه که نور سیاه بر او تجلی می‌کند، لباس سیاه بپوشد: «اما طایفه دیگر که در اطوار انوار سبعه نور سیاه بر ایشان متجلی شود، به رنگ آن جامه پوشند.» (همان: ۱۶۹)

پوشیدن لباس سیاه در مقام «شهود تجلی جمالی» هم توصیه شده است: «اگر در شهود تجلی جمالی باشد، لباس او باید که سیاه و خشن و غلیظ باشد.» (باخرزی، ۱۳۴۵: ۳۷)

مرحله هفتم از هفت شهر عشق، توحید است و رنگ آن را سیاه دانسته‌اند.

در قرآن مجید دل مشرکان و روی آنان، همانند منافقان سیاه است (زخرف / ۱۷،

نمل / ۵۸، آل عمران / ۱۰۶، یونس / ۲۷).

با توجه به اینکه پوشش سیاه در بیشتر اوقات کدورت روحی ایجاد می‌کند در برخی از احادیث اسلامی پوشیدن لباس سیاه مکروه دانسته شده است. در شاهنامه فردوسی ۶۶۸ بار به رنگ سیاه اشاره شده است که ۴۵۸ بار با واژه سیاه و بقیه با واژه‌هایی چون آبنوس، قیر، قار، مشک، پر زاغ، دیزه، شبرنگ، شبگون و... بیان شده است که می‌توان واژه تیره (۴۳۳ بار) و واژه تاریک (۵۲ بار) را نیز بر آن افزود. فردوسی بیش از ۸۰ بار از رنگ واژه سیاه برای نشان دادن انبوهی لشکر و توصیف دشت نبرد، استفاده کرده است، با تعبیراتی همچون سیاه شدن جهان از گرد، قار شدن زمین، سیاه شدن روز روشن، آبنوس شدن جهان از گرد، چادر قیرگون بر سر گرفتن از انبوهی، دریای قیرگون شدن صحرا، سیاه شدن آفتاب از گرد سیاه و ...

وزان جایگه سوی قارن سپاه برفتند برسان گرد سیاه

(ج ۴: ص ۸۳ ب ۱۱۶۱)

که باران او بود شمشیر و تیر جهان شد به کردار دریای قیر

(ج ۴: ص ۲۴۳، ب ۵۱۴)

به دژ چون خبر شد که آمد سپاه جهان نیست پیدا ز گرد سیاه

(ج ۶: ص ۲۰۰، ب ۵۹۷)

سپاهی بیامد ز راه خزر کز ایشان سیه شد همه بوم و بر

(ج ۸: ص ۲۳۱، ب ۲۸۶)

بیش از ۳۰٪ از کاربرد رنگ سیاه در دو جلد چهارم و پنجم از جلد‌های نه‌گانه شاهنامه است و نبردهای گسترده ایران و توران در همین دو جلد باز نموده شده است. افزون بر این، کاربرد رنگ سیاه برای بیان وصف آوردگاه در مقایسه با کاربرد این رنگ برای مضامین دیگر در جلد چهارم و پنجم، نسبت به جلد‌های دیگر به شکل محسوس‌ی افزایش یافته است.

سوی رستم آمد چو کوهی سیاه از آهنش ساعد، از آهن کلاه

(ج ۲: ص ۱۰۷، ب ۵۸۴)

این وصف آشکارا با وصف افراسیاب همانند است. زال افراسیاب را در نبرد ایران و توران این گونه توصیف کرده است:

درفشش سیاه است و خفتان سیاه از آهنش ساعد از آهن کلاه

(ج ۲: ص ۶۴، ب ۳۳)

در دیدگاه فردوسی و از نگاه اسطوره ایرانی، افراسیاب و دیو سپید هر دو از گروه سیاه‌کاران اهریمنی‌اند و کارکردی همگون دارند، از همین رو بسیار روشن است که همسان پنداشته شوند.

در شاهنامه ۱۲ بار برای توصیف دیوان و جادوگران از رنگ سیاه استفاده شده است، تا جنبه اهریمنی آنان روشن‌تر نموده شود؛ از جمله:

همه رویه‌اشان چو روی هیون زبانها سیه دیده‌ها پر ز خون

(ج ۷: ص ۸۴، ب ۱۴۳)

بزد چنگ و ارونه دیو سیاه دو تا اندر آورد بالای شاه

(ج ۱: ص ۳۰، ب ۳۵)

به زنجیر شد گنده‌پیری تباه سر و موی چون برف و رنگی سیاه

(ج ۶: ص ۱۷۹، ب ۲۲۴۱)

فردوسی از رنگ سیاه برای نشان دادن چهره شخصیت‌های منفی خود نیز بهره برده است. در شاهنامه ۱۳ بار از این رنگ برای توصیف چهره افراد استفاده شده است:

از این زاغ‌ساران بی‌آب و رنگ نه هوش و نه دانش نه نام و نه ننگ

(ج ۹: ص ۳۴۱، ب ۳۶۴)

تو با چهره دیو و با رنگ خاک مبادی به گیتی جز اندر مگاک

(ج ۹: ص ۳۳، ب ۳۸۹)

فروهشته پفج و برآورده کفج به کردار قیر و شبه کفج و پفج
(ج ۷: ص ۷۸، ب ۱۳۱۲)

بعجز مواردی که گفته شد رنگ سیاه نزدیک به ۴۰ بار برای بیان قدرت، صلابت و شکوه، به ابر و کوه نسبت داده شده است، بیش از ۵۰ بار در وصف زلف و گیسو برای بیان زیبایی، بیش از ۸۰ بار برای توصیف شب و نزدیک به همین مقدار برای توصیف اشیایی چون چتر، جام، تاج، کلاه، درفش، مهد، مشک و... به کار رفته است.

درباره اشیا نیز باید گفت، آنچه متعلق به دشمنان ایران است در رنگ، غلبه با رنگ سیاه است یا به عبارتی دیگر رنگ سیاه بیشتر برای توصیف اشیای دشمنان ایران کاربرد دارد، به عنوان نمونه در شاهنامه ۳۵ بار درفش سیاه به کار رفته است که ۴ مورد آن متعلق به ایرانیان و بقیه از آن نیروهای انیرانی، به ویژه تورانیان است.

بیش از ۶۰ بار از رنگ سیاه در تعبیرات کنایی همچون سیاه شدن جهان، سیاه شدن دل، آب در چشم قیر شدن، سیاه شدن رخ، سیاه شدن منشور و... استفاده شده است که معمولاً حامل بار منفی است؛ از آن جمله است:

جز از من نشاید ورا کینه خواه
کنم روز روشن بدو بر سیاه

(ج ۳: ص ۴۰، ب ۵۷۷)

ببرد ز پستان نخجیر شیر
شود آب در چشمه خویش قیر

(ج ۳: ص ۵۳، ب ۷۸۷)

تو گردن بیچی ز فرمان شاه
مرا تابش روز گردد سیاه

(ج ۶: ص ۲۴۹، ب ۵۲۴)

گناهش به یزدان دارنده بخش
مکن روز بر دشمن و دوست دخش

(ج ۹: ص ۸۷، ب ۱۳۳۱)

از رنگ سیاه همچنین برای بیان عزا و نشانه سوگواری استفاده شده است، سیاه

کردن خانه، سیاه کردن تیره و سیاه پوشی از نموده های عزاداری بوده است:

همه جامه کرده کبود و سیاه
نشسته به اندوه در سوگ شاه
(ج ۱: ص ۱۰۷، ب ۴۷۱)

تیره سیه کرده و روی پیل
پراکنده بر تازی اسبانش نیل
(ج ۱: ص ۱۰۵، ب ۴۳۹)

در خانه‌ها را سیه کرد پاک
ز کاخ و ز ایوان برآورد خاک
(ج ۲: ص ۲۶۱، ب ۵۳)

پیوند سیاه‌پوشی و عزا شاید به جنبه اهریمنی پنداشتن مرگ باز گردد، چرا که زندگی از آن اهورامزدا و مرگ از آن اهریمن است.

در شاهنامه رنگ سیاه گاهی جنبه کاملاً مثبت پیدا می‌کند و نوعی شکوه شاهانه را باز می‌تابد و این موضوع به ویژه در مورد رنگ اسب پادشاهان چشمگیرتر است. پادشاهان شاهنامه همگی اسب سیاه دارند و سیاهی در این مورد نماد قدرت و شکوه شاهانه است. برای نمونه در جریان انتقال قدرت از اشکانیان به ساسانیان، می‌بینیم که اردشیر، بنیانگذار این سلسله، اسب سیاه و محبوب اردوان را با خود می‌برد و این بردن اسب سیاه می‌تواند نمودی از انتقال قدرت به شمار آید.

همچنین است هنگامی که بهرام چوبین از خسرو پرویز سرپیچی می‌کند و در صدد گرفتن تاج و تخت خسرو پرویز است، رنگ سیاه به گونه‌ای در اسب او نمود پیدا می‌کند و اسبش ابلق (سپید و سیاه) و حمایلش سیاه توصیف می‌شود:

قبایش سپید و حمایل سیاه
همی راند ابلق میان سپاه
(ج ۹: ص ۲۰، ب ۲۵۷)

برخی از اسبهای سیاه پادشاهان در شاهنامه

اسب کیخسرو:

به آب اندر افکند خسرو سیاه
چو کشتی همی راند تا باژگاه
(ج ۳: ص ۲۲۸، ب ۳۴۸۰)

اسب سیاوش:

ز تیر و ز ژوبین بید خسته شاه نگون اندر آمد ز پشت سیاه
(ج ۳: ص ۱۴۶، ب ۲۲۳۸)

اسب گشتاسب:

از آخر گزین کرد اسبی سیاه گرانیامه خفتان و رومی کلاه
(ج ۶: ص ۲۹، ب ۳۵۸)

اسب خسرو پرویز:

همی داشت تن را ز دشمن نگاه بیرید برگستوان سیاه
(ج ۱: ص ۱۲۰، ب ۱۸۷۵)

خیمه، خرگاه، سراپرده، چتر و مهد برخی از پادشاهان یا وابستگان به آنان به همین
دلیل سیاه است، از آن جمله:
سراپرده طوس:

سراپرده‌ای برکشیده سیاه رده گردش اندر ز هر سو سپاه
(ج ۲: ص ۲۱۲، ب ۵۵۱)

چتر یزدگرد سوم:

گر آبی سر و تاج‌گاهش تو راست همان گنج و چتر سیاهش تو راست
(ج ۹: ص ۳۴۹، ب ۴۴۹)

بارگاه کیخسرو:

همه بارگاهش سیاه است و بس شب و روز او را ندیده است کس
(ج ۵: ص ۳۸۹، ب ۲۵۹۶)

بررسی رنگ سپید

رنگ سپید از رنگهای ویژه است، برخی اصلاً آن را رنگ نمی‌دانند. بلکه آن را نتیجه نبود رنگها و عین بی‌رنگی می‌دانند. در کتاب «روان‌شناسی و رنگها» رنگ سفید جزء رنگهای آزمون نیست و در بسیاری از کتابهای رنگ درمانی رنگ سفید را به شمار نیاورده‌اند اما واقعیت آن در هم‌نشینی دیگر رنگها کیفیتی را پدید می‌آورد که همچون رنگی مستقل خودنمایی می‌کند و خصلتهای مستقل آن ما را به بررسی شایسته فرا می‌خواند.

رنگ سپید در بیشتر اسطوره‌ها و از آن جمله اساطیر ایرانی رمز برتری، معنویت و فضیلت است و هر گاه با زرین همراه می‌شود تقدس بیشتری می‌یابد.

«سپیدی در بسیاری از اشیا به نحو صفابخشی زیبایی را تعالی می‌بخشد، چنان که گویی فضیلتی از ذات خود به آن اشیا ارزانی می‌دارد. در رمزهای آدمیان، این رنگ، نشانه بسیاری از چیزهای مؤثر و بزرگ شده است؛ همچون عصمت نوعروسان و برکت پیری ... در اسرار مذاهب نشانه بی‌عیبی الهی و قدرت پروردگار است ... «خر سه پا» موجود شگفت‌انگیز و عظیم اساطیری که در تقسیم آبهای دریای «فراخکرت»، «تیشتر» را یاری می‌رساند و از معنویات تغذیه می‌کند و دوست‌دار راستی و فرزاندگی است به رنگ سپید است.» (مختاری، ۱۳۶۹: ۳۶۹)

تیشتر، ستاره تابان و شکوهمند، به شکل اسب زیبای سپید زرین‌گوشی با «اپوش» دیو خشکسالی جدال می‌کند (هینلز، ۱۳۷۳: ۳۶ و ۳۷).

«هوم» سپید، در بازسازی جهان، همه ی مردمان را بی‌مرگ می‌سازد ... (همان: ۵۳) چهار اسب سپید زیبا با پاهای زرین تندرو «سروش» را در گردونه‌اش به پیش می‌برند. (همان: ۷۶) «مهر» کاخی دارد که آفریدگار آن را ساخته است و در آن مهر در گردونه خویش که چهار اسب سپید نامیرا آن را می‌کشند به پیش می‌رود.» (همان: ۱۲۰)

در اسطوره آفرینش سپیدی در برابر سیاهی همواره رمز راستی اهورامزدا در برابر ناراستی اهریمن است و هنگامی که سپیدی با روشنی در هم می‌آمیزد، جنبه الوهیت آن افزایش می‌یابد. هرگز در بالا در زمانی بی‌کرانه و روشن است و جامه سپید «آسرونان» بر

تن دارد آسمان را روشن و سپید می‌آفریند، گاو یکتا را به رنگ سفید می‌آفریند. بز اساطیری که «مشی» و «مشیان» را سیراب می‌کند سپیدموی است ... (بهار، ۱۳۷۶: ۴۶، ۱۵۸ و ۱۷۷) در باور ملل دیگر هم رنگ سپید، معمولاً مثبت و روشن است. «بودا» از گل نیلوفر برآمده و زیر درختی تنومند و کهنسال در «بودگایا» به نیروانه پیوسته، در حالی که باران گل سپید بر سرش می‌باریده است. (اسماعیل پور، ۱۳۷۷: ۸۶) در ریگ‌ودا «ورونه» این گونه توصیف شده است:

«او در دوردستهاست. هزار چشم دارد. ردایی زرین و جامه‌ای درخشان بر تن دارد. گردونه‌اش چون خورشید می‌درخشد، ماه و ستارگان از اویند. او سرور روشنایی روزان و شبان است. هوم ... دور دارنده مرگ، زرگون و درخشان است» (همان: ۷۶).

رنگ سفید در باور عبریان رمز شادی و طهارت است. در باور بومیان آمریکای مرکزی نشان صلح و سلامتی است، در باور مسیحیان نماد روح مطهر، شادی و پاکی، بکارت و زندگی مقدس است و در باور هندوان رمز شعور ناب، تنویر خود، حرکت به بالا، تجلی و اشراق است (کوپر، ۱۳۷۹: ۱۷۹-۹۰).

«حوا» در سریانی به معنی سپید جامه است و شاید از آن روی که یاران عیسی سپید جامه بوده‌اند، این نام بر آنها نهاده شده است (مشکور، ۱۳۵۷: ۱۲۱).

در چین بر این باورند که اگر خروس سفیدی را کنار تابوت بگذارند، ارواح خبیثه را دور می‌کند (هال، ۱۳۸۰: ۴۷).

در قرآن کریم یازده بار از رنگ سپید نام برده شده است؛ (آیت‌اللهی، ۱۳۷۷: ۲۱) که از آن جمله در وصف دست حضرت موسی است که به معجزه سپید و درخشان شد (شعرا/۳۲، نمل/۱۲ و قصص/۳۲) و نیز سپید شدن چشم حضرت یعقوب در اثر گریه فراوان در هجران حضرت یوسف. (یوسف/۸۴) گاهی نیز سپیدی چشم حوران بهشتی را در تضاد با سیاهی آن، برای بیان زیبایی آورده است. (صافات/ ۴۸ و ۴۹، واقعه ۲۳) گاهی در وصف روشنایی روز در مقابل تاریکی شب است و گاهی هم معنی کنایی می‌دهد، مثلاً سپیدی چهره که نماد رستگاری است (آل‌عمران/ ۱۰۶) رنگ سپید در نزد

معصومین(ع) از رنگهای دوست داشتنی بوده است. بیشتر لباسهای پیامبر(ص) به این رنگ بوده است. همچنین ایشان فرموده‌اند: «بهترین لباسهای شما، لباس سفید است.» در احادیث پوشیدن لباس سفید و کفن کردن اموات در پارچه سفید مستحب است. امام صادق(ع) که به شهر منصور دوانیقی رفت بر قاطری ابلق سوار بود و لباس سفید بر تن داشت. منصور به او گفت: شبیه پیامبران شده‌ای! حضرت فرمود: چه چیز مرا از فرزند پیامبر بودن دور می‌کند؟ (محدثی، ۱۳۶۸: ۳۷)

باخرزی در *اوراد الاحباب* تأکید می‌کند که سالک در مقام دوم، باید لباس سپید بپوشد: «و اما مقام دوم، مقام تجلی جلال است و آن مقام موسوی است علیه‌السلام و از جهت این حکمت، موسی علیه‌السلام، بجز از پشم نرم سپید نپوشیدی. هر که در این مقام باشد، خصوصاً که بر روح او حال هیبت و حزن و قبض غالب باشد و بر مزاج بدن او مرّ السودا مستولی شود، هر آینه، بجز از جامه نرم لطیف (سپید) نپوشد و اگر به عکس آن، رنگ سیاه یا کُحلی بپوشد، قبض و حُزن بر وی غالب تر شود.» (باخرزی، ۱۳۴۵: ۳۸)

واعظ کاشفی با نقل حدیثی از پیامبر(ص) می‌گوید:

«حضرت رسالت(ص) فرمود: البسوا ثياب البيض فأنها أطهرُ و أطيَّبُ: یعنی بپوشید لباس سفید که آن پاک‌تر است و خوش بوی‌تر و هر که این جامه بپوشد، باید که چون صبح صادق بود و چون روز همه کس را روشنی بخشد.» (واعظ کاشفی، ۱۳۵۰: ۱۵۵)

در تصوف اسلامی گاهی گرسنگی را به رنگ سفید بازخوانده‌اند:

«حاتم اصم می‌گوید: صوفی باید چهار نوع مرگ را قبول کند: اول مرگ سفید است؛ یعنی گرسنگی.» (حقیقت، ۱۳۶۷: ۲۹)

در *شاهنامه* فردوسی رنگ واژه سپید ۳۰۴ بار کاربرد دارد. البته مفهوم رنگ سپید گاهی از طریق واژه‌های دیگر بیان شده است؛ از جمله: کافور، روز، سیم، عاج، سمن‌خند، ماه و... و گاهی از طریق واژه‌هایی که در حوزه معنایی درخشان می‌گنجد؛ از جمله: تابان، تابناک، آبگون، فروزنده، تابش، خورشیدفش، چون چراغ و... .

از رنگ سپید ۲۸ بار برای بیان طلوع خورشید و ماه استفاده شده است که ۲۵ مورد درباره

روشن شدن روز در اثر طلوع خورشید و ۳ مورد برای طلوع ماه است، مواردی همچون:
 چو برزد سر از چرخ گردنده شید
 زمین گشت از او چون حریر سپید
 (ج ۹: ص ۳۹۵، ب ۲۰)
 چو برزد سر از چشمه شیر شید
 جهان گشت چون روی رومی سپید
 (ج ۸: ص ۳۶۲، ب ۷۹۵)
 چو پیدا شد آن شوشه تاج شید
 جهان شد به سان بلور سپید
 (ج ۷: ص ۳۸، ب ۵۷۲)
 سپیده چو برزد ز بالا درفش
 چو کافور شد روی چرخ بنفش
 (ج ۷: ص ۶۲، ب ۱۰۱۱)
 چندین بار به روز سپید و شب سیاه قسم خورده می‌شود؛ و در بسیاری اوقات نیز
 سپید برای روز صفت می‌شود:

به دادار دارنده سوگند خورد
 به روز سپید و شب لاژورد
 (ج ۴: ص ۱۴، ب ۹۷)
 بر آشفته یک روز و سوگند خورد
 به روز سپید و شب لاژورد
 (ج ۶: ص ۲۳۴، ب ۲۶۵)
 نماینده شب به روز سپید
 گشاینده گنج پیش امید
 (ج ۱: ص ۱۰۰، ب ۳۴۶)
 گاهی از رنگ واژه سپید برای ساخت تعبیرات کنایی استفاده می‌شود، از آن جمله است:
 تیره شدن روز سپید، سپید نبودن روز با کسی، سپید شدن دیده، سیم دندان شدن و ...
 سیه گشت رخشنده روز سپید
 گسستند پیوند از جمشید
 (ج ۱: ص ۴۹، ب ۱۶۷)
 از این زندگانی شدم نا امید
 سیه شد مرا بخت و روز سپید
 (ج ۴: ص ۱۶۹، ب ۸۴۴)

سیه شد رخ و دیدگان شد سپید که دیدن دگرگونه بودش امید

(ج ۱: ص ۱۰۵، ب ۴۳۶)

ز امید بیژن شدم ناامید جهانم سیاه و دو دیده سپید

(ج ۵: ص ۶۸، ب ۱۰۲۴)

هر آن گه که در بزم خندان شود گشاده لب و سیم دندان شود

(ج ۹: ص ۳۲۲، ب ۱۴۹)

به سپیدی موی زال نیز چند بار اشاره شده است:

به چهره چنان بود تابنده شید ولیکن همه موی بودش سپید

(ج ۱: ص ۱۳۸، ب ۵۰)

چو فرزند را دید مویش سپید ببود از جهان سر به سر ناامید

(ج ۱: ص ۱۳۹، ب ۶۰)

از مفهوم رنگ سفید ۱۱۴ بار برای بیان زیبایی استفاده شده است. از این تعداد ۹۴ بار برای توصیف زنان، ۱۳ بار برای توصیف پادشاهان، ۸ بار برای توصیف پهلوانان و مردان دیگر کاربرد داشته است و نکته جالب این که در هیچ کدام از این موارد، حتی یک بار هم از واژه سپید استفاده نشده و به جای آن واژه‌های دیگر همچون عاج، روزگون، ماه‌روی، ماه دیدار، ماه چهره سمن‌خد، سیمین‌بر، نقره سیم و ... به کار رفته است. مواردی همچون:

بر دختر آمد پر از خنده لب گشاده رخ روزگون زیر شب

(ج ۱: ص ۱۹۰، ب ۸۴۹)

پرستار با افسر و گوشوار همان جعدمویان سیمین عذار

(ج ۴: ص ۳۰۰، ب ۱۴۱۳)

به رخسارگان چون سهیل یمن بنفشه گرفته دو برگ سمن

(ج ۵: ص ۱۹، ب ۱۹۳)

۳۳ بار از مفهوم رنگ سپید برای اشاره به رنگ حیوانات استفاده شده است: یک مورد تدر و سپید، سه مورد باز سپید، پنج مورد پیل سپید، ۲۳ مورد اسب سپید و یک مورد گورخر، ۲۰ بار نیز از مفهوم رنگ سپید برای توصیف اشیای مختلف همچون خیمه، جامه، پرده، درفش، شمشیر، تخت و ... استفاده شده است که معمولاً حامل بار مثبت است.

۲۹ بار هم از دیو سپید نام برده شده است. سپیدی زال که در اوایل امر اهریمنی گمان شده است و نام دیو سپید، از موارد اندکی هستند که رنگ سفید را در مفهوم منفی جلوه داده‌اند.

چنانچه از دیدگاه نمادشناسی به رنگ سپید در شاهنامه نگاه کنیم راز برخی از این کاربردها به شایستگی آشکار می‌شود؛ از آن جمله است:

کیخسرو و پیوستن او در سپیدی به جاودانگی

کیخسرو که در شاهنامه از درخشان‌ترین پادشاهان و شریف‌ترین رهبران ایرانی است و روزگاری را با زلالی و پاکروی بر قلبها فرمان رانده است و با محبوبیتی مقدس خود را در دید ایرانیان تا جایگاه پیامبری پاک‌تن بالا برده است. او بر فراز فضایی رازآمیز و در سپیدی فراگیر به جاودانگی می‌پیوندد تا از نامیرایان دین بهی باشد و برای پالایش ناپاکها همراه با سوشیانت باز گردد.

خروشان و جوشان ز کردار شاه	کسی را نبود اندر آن رنج راه
چنین گفت کایدر همه نیکویی‌ست	بر این نیکوییها نباید گریست
ز یزدان شناسید یکسر سپاس	مباشید جز پاک یزدان‌شناس
که گرد آمدن زود باشد به هم	مباشید زین رفتن من نژند
مرا روزگار جدایی بود	مگر با سروش آشنایی بود
بر آن آب روشن سر و تن بشست	همی خواند اندر نهران زندواست
چنین گفت با نامور بخردان	که باشید پدرود تا جاودان

کنون چون بر آرد سنان آفتاب
سر مهتران زان سخن شد گران
چو از کوه خورشید سر برکشید
هم آن‌گه بر آمد یکی باد و ابر
چو برف از زمین بادبان برکشید
یکایک به برف اندرون ماندند
مبینید دیگر مرا جز به خواب ...
بخفتند با درد کندآوران
ز چشم مهان شاه شد ناپدید ...
هوا گشت برسان چشم هژبر
نبد نیزه نامداران پدید
ندانم بدان جای چون ماندند ...

(ج ۶: ص ۴۱۰ - ۴۱۵)

کی قباد و خواب دیدن بازهای سپید

کی قباد نخستین پادشاه کیانی است. او در خواب می‌بیند که دو باز سپید از سوی ایران تاج درخشان پادشاهی را می‌آورند و بر سر او می‌نهند. باز سپید در این رویداد اسطوره‌ای نمادی از فره‌مندی و خوشبختی است و سپیدی رمز فضیلت و برتری است. رفتار باز بعدها به همای افسانه‌ای نسبت داده می‌شود و هما مرغ خوشبختی نام می‌گیرد و روی‌آوری همای سعادت از آرزوهای فراگیر همگان می‌شود.

شهنشه چنین گفت با پهلوان
که از سوی ایران دو باز سپید
خرامان و نازان شدندی برم
چو بیدار گشتم، شدم پر امید
تهمتن مرا شد چو باز سپید
تهمتن چو بشنید از خواب شاه
چنین گفت با شاه کندآوران
که خوابی بدیدم به روشن روان
یکی تاج رخشان به کردار شید
نهادندی آن تاج را بر سرم
از آن تاج رخشان و باز سپید
ز تاج بزرگان رسیدم نوید
ز باز و ز تاج فروزان چو ماه
نشان است خوابت ز پیغمبران

(ج ۲: ص ۶۰)

زال و سپیدی اندام او

زادن رازآلود زال زر، فرزند سام، و پرورش او از دیگر اسطوره‌هایی است که نمادینگی رنگ سپید در آن باز نموده شده است.

سپیدی نوزاد به دنیا آمده به گونه‌ای است که سیستانیان سیه‌چرده و تیره‌پوست آن را وجودی اهریمنی و شوم می‌پندارند و برای پرهیز از آثار شومی‌اش، او را به البرزکوه می‌افکنند. اما سایه مهر سیمرخ بر سرش می‌افتد و او را در چکاد البرز به نیکویی پرورش می‌دهد تا پهلوانی خردمند شود و تهمتنی چون رستم از او پا بگیرد و خواستنی‌ترین پهلوان ایرانی شود.

سپیدی موی زال و پرورش او را در البرزکوه از دو دیدگاه مختلف اهورایی و اهریمنی می‌توان باز دید:

دیدگاه اهریمنی آن همان است که پدر او، سام و دیگر هموطنان زال در زمان زایش او پنداشتند و او را به دور افکندند اما با توجه به این‌که رنگ سپید، رنگ الوهیت، تقدس و پاکی است، می‌توان پنداشت که زال سپید پاک‌تن که نشان روشن اهورایی دارد برتر از آن است که به دست آدمیان پرورش یابد و چاره‌ای نیست جز آن که او را مرغی خجسته و همایون بر بلندای کوه البرز، جایی که از زمین برخاسته و بر آسمان سر برافراشته است، بپرورد و آیین راستی بیاموزد و با نوید هدیه‌پر جادویی خود، زال را تا همیشه پشتیبانی کند. «زال، پهلوانی با زایش مرموز و زندگی بی‌پایان است. آن‌جا که حتی بزرگ‌ترین مرد شاهنامه «رستم»، تسلیم مرگ می‌شود، سرانجامی برای زندگی زال نیست و خبری از مرگ او در شاهنامه نداریم. بنابر فرهنگهای فارسی زال و زروان از یک ریشه و به معنی پیر و صاحب موی سپید است. هستی زال نیز نشأت گرفته از سپیدی اسطوره‌ای وی است. زال از آغاز، با این نشانه سپیدی، به صورت موجودی ارائه می‌شود که با عمر جاودانه‌وار حماسه، پیوندی نزدیک و هماهنگی عمیقی می‌یابد. او تبلوری است از پیرانگی دوام یابنده، آن هم از آغاز کودکی.» (مختاری، ۱۳۶۹: ۶۸)

این گونه است که اسطوره او با هوم سپید، گیاه ضد پیری و مرگ، پیوند می خورد و با باران گل سپید بودا - آن گاه که به نیروانه می پیوندد - در می آمیزد.

نتیجه گیری

عنصر رنگ از عناصری است که از طریق آن می توان، بسیاری از سلیقه ها، باورها، آرزوها و خواسته های آدمیان را باز شناخت.

فردوسی در شاهنامه عظیم خود بارها از این امکان بهره برده و بر تأثیر و نفوذ سخن خود افزوده است. چنانچه به معنای نمادین رنگها توجه شود، پرده از روی بسیاری از رمزهای رنگین شاهنامه و ارزشهای هنری آن برداشته می شود و پیوند این متن عظیم حماسی با اسطوره ها و باورهای ملل دیگر آشکارتر می گردد.

دقت در کاربرد رنگها در شاهنامه می تواند پنجره ای تازه را برای شناخت بیشتر این اثر گرانبمای بازگشایی کند.

رنگهای سیاه و سفید که رنگهای بی فامند؛ از نظر میزان بسامد در شاهنامه با تفاوتی فاحش نسبت به رنگهای فامی در کانون توجه شاعر بوده اند و بسیاری از خاصیت های روان شناسی و اسطوره ای این رنگها، آگاهانه یا ناخودآگاه، در این اثر عظیم باز تابیده است.

پی نوشت:

- ۱- رنگهای فامی، شامل رنگهای سپید، سیاه و خاکستری است و رنگهای فام دار رنگهای دیگر که رنگ دانه ای هستند، همچون سرخ، سبز، زرد، بنفش و ...
- ۲- مأخذ این بررسی، کتاب چهار جلدی شاهنامه فردوسی، چاپ مسکو به کوشش دکتر سعید حمیدیان است.

منابع

قرآن مجید

- آیت الهی، حبیب‌الله (۱۳۷۷) «رنگ در قرآن مجید»، فصل نامه دانشور، سال ششم، شماره ۲۱. اپلی، ارنست (۱۳۷۱) رؤیا و تعبیر رؤیا، ترجمه دل‌آرا قهرمان، تهران، فردوس و مجید.
- احمدنژاد، کامل (۱۳۶۹) تحلیل آثار نظامی، تهران، علمی.
- اسماعیل پور، ابوالقاسم (۱۳۷۷) اسطوره، بیان نمادین، تهران، سروش.
- باخرزی، ابوالمفاخر یحیی (۱۳۴۵) اوراد الاحباب و فصوص الآداب، ج ۲، تهران، دانشگاه تهران.
- بهار، مهرداد (۱۳۷۶) پژوهشی در اساطیر ایران، تهران، آگاه.
- تربویل کاکس، روت (۱۳۷۲) تاریخ لباس، ترجمه شیرین بزرگمهر، تهران، توس.
- حسن‌لی، کاووس و مصطفی صدیقی (۱۳۸۵) نگاهی به هفت پیکر از دیدگاه نمادگرایی در پوشش صوفیه، تجلی عرفان در سخن سخنوران آذربایجان، به کوشش فاطمه مدرسی و محبوب طالعی، انتشارات دانشگاه ارومیه.
- حقیقت، عبدالرفیع (۱۳۶۷) تاریخ عرفان و عارفان ایرانی ...، ج ۳، تهران، کوشش.
- خیام نیشابوری، عمرین لوهیم (۱۳۷۵) نوروزنامه، به کوشش علی حصوری، تهران، طهوری.
- روزنبرگ، دونا (۱۳۷۹) اساطیر جهان، ترجمه عبدالحسین شریفیان، تهران، اساطیر.
- سان، هوارد و دوروتی (۱۳۷۸) زندگی با رنگ، ترجمه نغمه صفاریان، تهران، حکایت.
- ضابطی جهرمی، احمد (۱۳۷۸) سینما و ساختار تصاویر شعری در شاهنامه، تهران، کتاب فرا.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۳) شاهنامه چاپ مسکو، به کوشش سعید حمیدیان، تهران، نشر قطره.
- کویاجی، جی. سی. (۱۳۷۸) ماندگی اسطوره‌های ایران و چین، ترجمه کوشیار، کریمی طاری، تهران، نسل نواندیش.
- کوپر، جی. سی. (۱۳۷۹) فرهنگ مصور نمادهای سنتی، ترجمه ملیحه کرباسیان، تهران، فرشاد.
- لوچر، ماکس (۱۳۷۸) روان‌شناسی و رنگها، ترجمه نغمه صفاریان، تهران، حکایت.
- محدثی، جواد (۱۳۶۸) هنر مکتبی، تهران، معاونت پرورشی آموزش و پرورش.
- مختاری، محمد (۱۳۶۹) اسطوره زال، تهران، آگاه.
- مشکور، محمدجواد (۱۳۵۷) فرهنگ تطبیقی عربی با زبانهای سامی و ایرانی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.

- نجم رازی (۱۳۶۵) مرصادالعباد، به اهتمام محمدامین ریاحی، تهران، علمی فرهنگی.
- نیما (۱۳۸۱) «روان‌شناسی رنگها در خواب»، موفقیت، سال چهارم، شماره ۴۴.
- واعظ کاشفی (۱۳۵۰) فتوت نامه سلطانی، به اهتمام محمدجعفر محجوب، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- هال، جیمز (۱۳۸۰) فرهنگ نگاره‌های نمادها در هنر شرق و غرب، ترجمه رقیه بهزادی، تهران، فرهنگ معاصر.
- هینلز، جان راسل (۱۳۷۳) شناخت اساطیر ایران، ترجمه ژاله آموزگار، احمد تفضلی، تهران، چشمه.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی